

د

می گویند وقتی هلاکو آمد به عراق، در جلسه‌ای که عده‌ای از علما بودند از جمله سعید بن طاووس، این مسئله را طرح کردند که اگر امر دائر باشد که حاکم مسلمین کافر باشد و عادل یا مسلمان باشد و ظالم، کدام یک مقدم است؟ آنجا طوماری امضا کردند که بر حسب اصول اسلام حاکم مسلمین اگر کافری باشد عادل، مقدم است بر اینکه مسلمانی باشد ظالم

«حکومت را برای من یک نفر می‌سازد؛ یعنی آن کسی که حاکم است.»

تشت راز زوال و انحطاط است و بر عکس، اتحاد و اتفاق راز بقاست. اینجا مطلبی را باید ضمناً اشاره کنیم و آن این است که از بعضی آیات قرآن راجع به اختلاف، احیاناً تقدس و مدح اختلاف استفاده می‌شود. در سوره هود آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ می‌فرماید: «لَوْ شَاءَ رَبِّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَوْلَا نِعْمَتُنَا لَفَنَدَّتْ بِرَأْسِكُمْ لِلدِّينِ الْأَمْنِ رِجْمًا يُرْسِكُمْ وَلِلَّذِكَ خَلَقْتَهُمْ» بعضی ضمیر ذلک را به رحمت برگردانده‌اند، بعضی به اختلاف. حدیثی از پیغمبر اکرم روایت شده که «اختلاف امتی رحمه». حتی درباره این حدیث کتاب نوشته‌اند. اهل تسنن این حدیث را روایت کرده‌اند و در روایات شیعه هم هست، منتها هر یک شکل مخصوصی تفسیر و توجیه شده ولی به هر حال این حدیث از پیغمبر است.

اختلاف به یک شکلش راز تکامل است و به شکل دیگری راز انحطاط و موجب انحطاط. اختلاف تا آنجا که معنایش تنوع یا اختلاف سطح باشد، امری است ضروری در طبیعت و قابل از بین بردن نیست و خودش سر تکامل در طبیعت است. خود طبیعت هرگز افرادی را قالیی و متنسایوی از هر جهت به وجود نمی‌آورد. آیا افراد از نظر فکر، استعدادها و احساس‌ها در یک جد هستند؟ مختلفند. اگر همه افراد انسان قالبی به وجود آمده بودند حتماً این تکاملی که در زندگی بشر رخ داده، رخ نمی‌داد.

در امور علمی اختلاف خودش سبب پیشروی است ولی به شرط اینکه این جور باشد که من یک عقیده و نظری دارم، شما یک عقیده و نظری دارید، من از نظر خودم دفاع می‌کنم، شما هم از نظر خودتان دفاع می‌کنید. (این اختلافی خوب است.) اگر در این حد باشد که من نظرم حقیقت جویی است شما هم نظرتان حقیقت‌جویی است، این اختلاف ما را زودتر و بهتر به حقیقت می‌رساند. ولی یک وقت هست که اختلاف به معنی کینه‌توزی است و نه این است که افراد در دفاع از حقیقت با یکدیگر اختلاف دارند، او از یک عینک حقیقت را می‌بیند و دیگری از عینک دیگری، بلکه نیروها صرف از بین بردن یکدیگر می‌شود. تعصب‌ها در کار است. این تعصب می‌ورزد برای عقیده خودش، آن تعصب می‌ورزد برای عقیده خودش؛ این کوشش می‌کند آن را از بین ببرد، آن کوشش می‌کند این را از بین ببرد؛ یعنی نیروها صرف از بین بردن یکدیگر می‌شود. این اختلاف است که بد است.

در آن آیه کریمه که می‌فرماید: «هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ يُنْعِمَ عَلَیْكُمْ غَآبًا مَنْ فَوْقَكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَنْزَلِكُمْ اَوْ یُلَیْسَیْكُمْ شَیْئًا وَّیَدْبِقُ بَعْضُکُمْ بَآخِیْرٌ» این مطلب هست. در تفسیر، ایه را این طور تفسیر کرده‌اند: خدا قادر است که عدایی از بالای سر شما بر شما بفرستد. یعنی خدا قادر است در شما ظالم‌هایی مسلط کند، و قادر است که از زیر پای شما عدایی بر شما مسلط کند یعنی آنهایی که زیر دست شما هستند به شما ظلم کنند و به حقوق شما تجاوز کنند. «اَوْ یُلَیْسَیْكُمْ شَیْئًا» یا شما را فرقه فرقه کند «یَدْبِقُ بَعْضُکُمْ بَآخِیْرٌ» وچونش به بعضی از شما باقی می‌ماند یعنی آن شدت حمله دیگری را یعنی در میان شما اختلاف ایجاد بشود که نیرویتان صرف مبارزه با یکدیگر بشود. این اختلاف است که نباید باشد.

امر به معروف و نهی از منکر و ترک آن

مسئله دیگری که از قرآن استفاده می‌شود و روایات هم کاملاً تأیید کرده، مسئله امر به معروف و نهی از منکر است. انحراف و به تعبیری متناسب با تغییرات قرآن ترک معروف‌ها و ارتکاب منکرها امری است که در جامعه‌ها پیدا می‌شود؛ نباید انتظار این باشد که اینها پیدا نشود ولی آن چیزی که انتظار هست این است که باید افرادی باشند مروج و مشوق نیکی‌ها، آنچه قرآن آنها را معروف می‌نامد، و مخالف و مبارز با بدی‌ها. آیاتی به طور مستقیم دستور امر به معروف و نهی از منکر می‌دهد. گذشته از آیات، انسان استفاده می‌کند که قرآن به قضایای تاریخی توجیه دارد. گاهی که قضایای گذشته و هلاکت اقوامی را نقل می‌کند تصریح می‌کند که اینها نهی از منکر نمی‌کردند؛ یعنی اگر در میان آنها بودند مردمی که نهی از منکر می‌کردند، کار به اینجا نمی‌کشید.
یک آیه می‌فرماید: «فَلَوْلَا کَانَ مِنَ الْقُرْآنِ مِیْنَ قِبَلِکُمْ اَوْلُو یَقَیْنَةٌ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفِتَنِ فِی الْاَرْضِ» چرا در میان نسل‌های گذشته پیش از شما نبودند گروهی صاحب‌ذخیره؟ (بقیه یعنی ذخیره، و گفته‌اند اینجا مقصود عقل است. شاید عقل از آن جهت ذخیره گفته می‌شود که معمولاً اطلاعات انسان همان تجربیاتی است که دارد و ذخیره می‌کند). چرا در میان طلب صریحاً بیان شده است که صاحب تجربه‌ه صاحب تجربیات عقلی هستند، یک عده خردمند وجود نداشت که مردم را از فساد در زمین نهی کنند؟ یعنی اگر چنین چیزی می‌بود کارشان به اینجا نمی‌کشید. پس، از آیات قرآن این مطلب استنباط می‌شود و در روایات، نبوی چیزی غیر نبوی، این مطلب قرآن این معنا را توضیح می‌دهد. در این آیه همین قدر می‌درماید که پیغمبر اکرم هست که در کافی نقل شده است. در کلمات امیرالمؤمنین هست که «خدایان اقوام گذشته را عذاب نکرد مگر به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر».

حدیثی را هم از پیغمبر اکرم روایت کرده‌اند که فرمود: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نه، خدا متعال بدان شما را بر شما مسلط می‌کند و آن وقت خوبان شما دعا می‌کنند که این شر را آنها گرفته شود و این دعا مستجاب نمی‌شود؛ چون دعایی که توبه دارد، تا توبه‌اش محقق نشود مستجاب نمی‌شود. وقتی که عدایی نتیجه یک گناه باشد و آن گناه مثلاً ترک امر به معروف و نهی از منکر است، دعای آن وقت مستجاب می‌شود که توبه‌اش محقق بشود، توبه‌اش وقتی محقق می‌شود که بازگشت باشد یعنی امر به معروف و نهی از منکر عمل بشود.

قرآن کریم مسئله - به تعبیر خود قرآن - فتح باب رحمت از یک طرف و قطع رحمت از طرف دیگر را ذکر می‌کند، که در آن آیه به تصریح می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» این‌هایی که گفتیم، در واقع تفسیر «اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» است؛ یعنی جای دیگر قرآن این معنا را توضیح می‌دهد. در این آیه همین قدر می‌فرماید که «اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» خدایان وضع و سرنوشت قومی را عوض نمی‌کند مگر اینکه آنها آنچه را که مربوط به خودشان و در اختیار خودشان و در مسئولیت‌شان است تغییر بدهند. حالا چگونه تغییر بدهند؟ چه چیزی اگر عوض شود، چه پیش می‌آید؟ این آیات دیگری که عرض کردیم به موجب آنها از قرآن آن چهار عامل انحطاط و ترقی اقوام استفاده می‌شود. این را بیان می‌کند: اگر ظلم آمد این «یغیروا ما بآنفسیهم» است. اگر فسق آمد «یغیروا ما بآنفسیهم»، است. اگر تفرق و تشتت آمد «یغیروا ما بآنفسیهم». است و اگر ترک امر به معروف و نهی از منکر آمد «یغیروا ما بآنفسیهم». است. عکسشان هم بخواهد باشد باز «یغیروا ما بآنفسیهم». است در شکل دیگر خودش. از این مطلب فعلاً صرف نظر می‌کنیم؛ یک بیان اجمالی بود از آنچه که قرآن کریم فرموده است.



جامعه‌ای که عدالت نداشته باشد دینی نیست

واکاوی استاد شهید مرتضی مطهری از راز انحطاط و ترقی اقوام در قرآن کریم

تمدن‌ها و سنت و درس بودن تاریخ اشاره کرده و همه را از منظر قرآن مورد

بررسی و تحقیق قرار داده است. همچنین نقد تکامل تاریخ از منظر منطق دیاλεκتیکی و دیگر محتوای کتاب است. آنچه پیش رو دارد بد بخش‌هایی از فرمایشات شهید، با اندکی تلخیص است که در آن رازهای انحطاط و ترقی اقوام از منظر قرآن کریم بررسی شده است. گفته‌های شهید هر چند در سال

به تازگی کتاب جدیدی از معلم شهید مرتضی مطهری با عنوان «انحطاط و ترقی تمدن‌ها از نظر قرآن و منطق دیاکتیک» بر اساس تازه‌ترین صوت‌های به دست آمده از سخنرانی‌های آن استاد عزیز در انجمن اسلامی پزشکان به چاپ رسیده است. شهید در این سلسله سخنرانی که متأسفانه صوت برخی از جلسات آن مفقود شده، به راز حرکت تاریخ و عوامل انحطاط و ترقی

«انحطاط و ترقی تمدن‌ها از نظر قرآن و منطق دیاکتیک» بر اساس تازه‌ترین صوت‌های به دست آمده از سخنرانی‌های آن استاد عزیز در انجمن اسلامی پزشکان به چاپ رسیده است.

آن چیزی که به عنوان درس از قرآن بیشتر استفاده می‌شود سر انحطاط‌ها و ترقی‌هاست که قرآن این را به عنوان درس می‌آموزد. البته معلوم است که از نظر قرآن این جبر لاینفک نیست، چون قرآن می‌خواهد درس عملی بیاموزد، مع وقتی که می‌خواهد درس عملی بیاموزد اگر سر انحطاط را بیان می‌کند یعنی شما می‌توانید کاری کنید که آن جور نشود یا اگر بر عکس، ترقی و رفاه و سعادت قوم دیگر را بیان می‌کند برای این است که شما از آن راه بروید تا به آنجا هیچ برسید. پس معلوم است که این در منطبق قرآن امری جبری و خارج از اختیار است. انسان نیست. از آن مقداری که ما به‌طور (سریع) از قرآن در این زمینه به دست آورده‌ایم به نظر می‌رسد که چهار موضوع را قرآن در مسئله راز انحطاط و ترقی اقوام طرح کرده است.

ظلم و عدالت اجتماعی

یکی از آن موضوعات که تقریباً جزو اصول مسلم اسلام است، مسئله عدالت اجتماعی است. قرآن روی این مطلب تکیه دارد که در میان هر مردمی عدالت از بین برود و ظلم جانشین بشود، ظلم بنیاد آنها را فانی می‌کند. در آیه کریمه «مَوْسَا کَانَ رَبِّکَ لَیْلِیْکَ الْقُرْیَیْ بِظُلْمٍ وَّأَهْلِهَا مُتَشٰخِرُونَ» مقصود از کلمه «ظلم» شرک است و «مصلحون» همان طور که مفسرین هم گفته‌اند یعنی در میان خودشان اصلاح کند. معنی این آیه بنا بر این تفسیر این می‌شود که «اگر مردمی مشرک باشند ولی در میان خودشان صلح باشند، خدایان آنها را هلاک نمی‌کند.» آن حدیث معروف «الملک ینقی مع الکفر و لا ینقی مع الظلم» معنایش مفادش همان آیه می‌شود. این لاقول به صورت یک امر فرضی قابل طرح است که اگر مردمی مؤمن به خدا باشند و موحد ولی در میان خودشان ظالم، این ظلم سبب می‌شود که اینها نتوانند به کار خودشان ادامه بدهند، یعنی متفرضان آنها مژدگانا مَنُرَفُیْهَا فَفَسَّقُوا فِیْهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاْهَا» معنی این آیه بود که با توجه به این که بی‌حجابی در میان آنها از قدیم بوده، دخترها و زن‌های جوان مسیحی مأموریت یافتند که در حد اعلای زینت و دلربایی در مجامع عمومی ظاهر شوند و مخصوصاً تا می‌توانند با جوانان مسلمان گرم بگیرند و دل‌های اینها را شکار کنند. این برنامه‌ها دقیقاً اجرا و عمل شد و جاسوس‌های آنها هم به مرکز خود گزارش می‌دادند که موفقیت تاجه حدی است، در یکی از همین کتاب‌ها نوشته بود روزی یکی از حکام و امرای مسلمین در دارالعمار‌هاش روی بالکنی نشسته بود و خیابان را تماشا می‌کرد. دختری مسیحی در نهایت زیبایی و دلربایی آمد از آنجا رد بشود. او همین جور که نگاه کرد، آنچنان فریفته شد که دیگر مهلت نداد که نوکرها و غلام‌ها را صدا کند بگوید این را بباورید اینجا خودش از پله‌ها پایین برید، رفت بغل زد و آورد. وقتی این گزارش را دادند، آنها گفتند معلوم شد که ما موفق شدیم. خلاصه به این وسیله روحیه جهاد و مجاهده‌گری و سرباززی و سلحشوری و غیرت و شهامت را در مسلمین کشتند.

فسق و فجور، این روحیه‌ها را در انسان‌ها می‌کشد و الا آن هم استعمار در هر جا که هست همین برنامه را اجرا می‌کند. اجرای این برنامه‌ها تأثیرش از تریاک و هرئوین شاید بیشتر است و اینها را به عنوان یک مخدر اجرا می‌کنند که کشنده احساسات عالی در روح انسان است. هر قوم آیتی کتابی نوشته به نام تاریخ عبدالکریم) به نام کودکان اندلسی منتشر کرد که آن هم ترجمه بود. داستان زندگی بچه‌ای بود که در همان وقت در اندلس بوده و پدر و مادرش کشته می‌شوند، بعد به مرارت خیلی زیادی و پدر و مادرش کشته می‌شوند، بعد به مرارت خیلی زیادی در میان مردم آید و مردم را با غم و اندوه فراوان از سر گرفته شود. در این مقام است که پیغمبران مبعوث شده‌اند. در قرآن برای پیغمبران دو هدف ذکر شده، جدا از یکدیگر یکی اینکه اینها داعی الی الله هستند: «یا ایُّهَا النَّبِیِّیْنَ اِنَّا نُرْسِلُکَ شٰهِدًا وَّمُبَشِّرًا وَّنَذِیْرًا وْدَاعِیًا اِلٰی اللّٰهِ یٰذٰنِیْ وَّسِرًّا مُّخْبِرًا» و دیگر اینکه اقامه‌کننده عدل در میان مردم هستند؛ شناخت خدا، عبادت خدا و دیگر اقامه عدل مردم از بین می‌روند.

مطلب دوم این است که اقامه عدل هدف بعثت انبیاست، یعنی در این مقام است که پیغمبران مبعوث شده‌اند. در قرآن برای پیغمبران دو هدف ذکر شده، جدا از یکدیگر یکی اینکه اینها داعی الی الله هستند: «یا ایُّهَا النَّبِیِّیْنَ اِنَّا نُرْسِلُکَ شٰهِدًا وَّمُبَشِّرًا وَّنَذِیْرًا وْدَاعِیًا اِلٰی اللّٰهِ یٰذٰنِیْ وَّسِرًّا مُّخْبِرًا» و دیگر اینکه اقامه‌کننده عدل در میان مردم هستند؛ شناخت خدا، عبادت خدا و دیگر اقامه عدل

در میان مردم، به یک معنا خدمت به خلق، البته پیغمبران، دو هدفی دو غایتی برای دو مقصودی که به یکدیگر ارتباط نداشته باشند، نیستند. این دو به یکدیگر ارتباط دارد و مسلم از نظر منطق انبیا آن چیزی که اصالت دارد یعنی با خلقت بشر تناسب دارد ولی دنیا و زندگی دنیا برای بشر مدرسه است و تاشر در دنیا نباشد و در این مدرسه کار نکنند و تا جامعه‌ای عدالت اجتماعی نداشته باشد دین نیست؛ تقریباً «مَنْ لَا مَعْمَلَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ» می‌شود. به هر حال عدالت، خودش یک هدفی است از هدف‌های انبیا-حالا اگر هدف ثانویه هم هست قطعاً هدف است چون اگر عدالتی نباشد هیچ چیز در کار نیست.

فسق و فجور و تقوا و پاکی

مسئله دیگری که قرآن به عنوان امر مؤثر در بقا و زوال یک قوم از آن یاد کرده، مسئله فسق و فجور و در مقابل، اخلاقی بودن است. یک وقت هست مردمی هستند که پاینده به اصول و مبادی اخلاقی و انسانی و به تعبیر امروزی‌ها پاینده به ارزش‌های انسانی هستند؛ و یک وقت مردمی به کلی اصول و مبادی و ارزش‌های انسانی را پشت سر می‌گذارند و تمام توجه‌شان به لذت‌های شخصی و فردی است و قهراً هیچ حدی از حدود اجتماعی و اخلاقی را حفظ نمی‌کنند. این، مسئله اخلاق است نه مسئله حقوق اجتماع که به مسئله عدالت برگردد.

در قرآن کلمه فاسق و فاسقین زیاد داریم و شاید از همه صریح‌تر در این زمینه آیه سوره بنی‌اسرائیل است: «وَاِذَا اَنْذَرْنَا اَنْ یُّکَلِّکَ قَرْیَةً اَمْرًا مِّنْ قَرْیَٰتٍ فَمَقُوتًا فِیْهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَمَدَّزَ نَاقَهَا» که در کمال صراحت این مطلب را بیان می‌کند که هر وقت مشیت ما اقتضا کند (مشیت الهی همیشه بر اساس حکمت است) یعنی هر وقت جریان حکمت امیز چنین اقتضا کند امر می‌کنیم مترفین آن جامعه را. (مفسرین روی این جمله بحث دارند. بعضی به معنی «هرنا» گرفته‌اند، یعنی اختیار و حکومت را به دست مترفین می‌دهیم یا مسئولیت را متوجه آنها می‌کنیم، یعنی مسئول‌ها افرادی می‌شوند که مترفند. مترف یعنی فردی که غرق در تنعم است، آدم لذت‌گرا، منفعت‌پرست.) ففسقوا فیها پس آنها در میان آن مردم به فسق و فجور می‌پردازند «فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ» آن وقت سخن ما که همان «اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» است، درباره اینها راست می‌آید که مستحق هلاکت‌اند. فدمر بناها دتمیر.

برای این مطلب بهترین شاهد زندهای که ذکر می‌شود وضع اسپانیای اسلامی است. هر قوم آیتی کتابی نوشته به نام تاریخ اندلس. جزوهای همه سال‌هایی که ما قم بودیم، دیدیم که آقای کمره‌ای به آن تقریظ نوشته بود. جزوه کوچک و جالبی بود که قسمتی از تفسیر طلمطوی را ترجمه کرده بودند، راجع به علل سقوط مسلمین در اندلس به نام «غروب آفتاب در اندلس». البته بعد ما این تاریخچه را در کتاب‌های دیگر هم خواندیم. یک جزوه کوچکی هم حاج‌اقامهدی حلائی (پسر مرحوم حاج‌شیخ عبدالکریم) به نام کودکان اندلسی منتشر کرد که آن هم ترجمه بود. داستان زندگی بچه‌ای بود که در همان وقت در اندلس بوده و پدر و مادرش کشته می‌شوند، بعد به مرارت خیلی زیادی

خودش را به شرع اسلامی می‌رساند، آن وقت شرح حال خودش و مادرش و اوضاع آنجا را می‌دهد. البته به خوبی غروب آفتاب در اندلس نیست ولی این هم کتاب بدی نبود. کتاب مرحوم آیتی «تاریخ اندلس» نسبتاً مفصل است. کما اینکه در کتاب گوستائو لوبیون تاریخ تمدن اسلام و عرب هم شرح این ماجرا آمده است. آ گوستائو لوبیون چون خودش آدم لامذهبی بوده، لاقول تعصب مسیحی ندارد. او هم بسیاری از جنایات‌های مسیحیت را در اندلس ذکر می‌کند که واقعاً آن طور

که او نوشته- و در جای دیگر هم نوشته‌اند - جنایاتی است که انسان شاید کمتر در تاریخ بشر به چنین جنایاتی برخورد می‌کند.

مجموعاً می‌نویسند مسیحیت که از حکومت اندلس خیلی رنج می‌برد و با زور نمی‌توانست آنها را از پا درآورد همین نقشه را کشید. نقشه اشاعه فسق و فجور در میان مسلمین برای تضعیف و سست شدن روحیه‌شان تا بعد که اینها را از راه فسق و فجور تخدید کردند، به آنها شیخیون بزنند. آنجا همزیستی بود. یعنی مسیحی‌ها و مسلمان‌ها و یهودی‌ها همه با هم زندگی می‌کردند، منتها حکومت دست مسلمین بود و اکثریت هم از آن مسلمین بود. مسیحی‌ها شروع کردند تا کاستن‌ها به وجود آوردن و بعد انگورهای آنجا را وقف کردن برای مشروب. شراب مفت بود و طبق معمول که «شراب مفت را قاضی هم می‌خورد» کم‌کم جوان‌های مسلمان را عادت دادند به شرابخواری. برنامه دیگری

که اجرا کردند این بود که با توجه به این که بی‌حجابی در میان آنها از قدیم بوده، دخترها و زن‌های جوان مسیحی مأموریت یافتند که در حد اعلای زینت و دلربایی در مجامع عمومی ظاهر شوند و مخصوصاً تا می‌توانند با جوانان مسلمان گرم بگیرند و دل‌های اینها را شکار کنند. این برنامه‌ها دقیقاً اجرا و عمل شد و جاسوس‌های آنها هم به مرکز خود گزارش می‌دادند که موفقیت تاجه حدی است، در یکی از همین کتاب‌ها نوشته بود روزی یکی از حکام و امرای مسلمین در دارالعمار‌هاش روی بالکنی نشسته بود و خیابان را تماشا می‌کرد. دختری مسیحی در نهایت زیبایی و دلربایی آمد از آنجا رد بشود. او همین جور که نگاه کرد، آنچنان فریفته شد که دیگر مهلت نداد که نوکرها و غلام‌ها را صدا کند بگوید این را بباورید اینجا خودش از پله‌ها پایین برید، رفت بغل زد و آورد. وقتی این گزارش را دادند، آنها گفتند معلوم شد که ما موفق شدیم. خلاصه به این وسیله روحیه جهاد و مجاهده‌گری و سرباززی و سلحشوری و غیرت و شهامت را در مسلمین کشتند.

فسق و فجور، این روحیه‌ها را در انسان‌ها می‌کشد و الا آن هم استعمار در هر جا که هست همین برنامه را اجرا می‌کند. اجرای این برنامه‌ها تأثیرش از تریاک و هرئوین شاید بیشتر است و اینها را به عنوان یک مخدر اجرا می‌کنند که کشنده احساسات عالی در روح انسان است. هر قوم آیتی کتابی نوشته به نام تاریخ عبدالکریم) به نام کودکان اندلسی منتشر کرد که آن هم ترجمه بود. داستان زندگی بچه‌ای بود که در همان وقت در اندلس بوده و پدر و مادرش کشته می‌شوند، بعد به مرارت خیلی زیادی

۵۲ ایراد شده اما از آنجا که فرای زمان و مکان است همچنان برای ما و به‌ویژه نسل جوان انقلاب که باار دوم بر دوش اوست، درس آموز است چرا که به قول آنچه رهبر معظم در بیانیه گام آورده‌اند: «برای برداشتن گام‌های استوار در آینده، باید گذشته را درست شناخت و از تجرب‌ها در س گرفت» که اگر این نشود «آینده‌سود تهدیدهای ناشناخته قرار خواهد گرفت.»

«انحطاط و ترقی تمدن‌ها از نظر قرآن و منطق دیاکتیک» بر اساس تازه‌ترین صوت‌های به دست آمده از سخنرانی‌های آن استاد عزیز در انجمن اسلامی پزشکان به چاپ رسیده است.

خودش را در او خاموش یا ضعیف می‌شود. اصلاً انسان نمی‌تواند در قلب خودش اینها را در کنار یکدیگر [داشته باشد] یعنی آن احساسات پاک ایمانی را همین جور عالی و متجلی قرار بدهد، از این طرف هم افکار شهوت‌پرستی سر جای خودش باشد؛ اینهاروی همدیگر اثر می‌گذارند؛ یا آن، مثل نوری می‌آید این ظلمت را از بین می‌برد یا ظلمت غلبه می‌کند و آن نور را از بین می‌برد. این را اغلب در احساس مذهبی می‌گوییم ولی اختصاص به احساس مذهبی ندارد. احساسات عالی در روح انسان با احساسات شهوانی و حیوانی سازگار نیست. مثلاً حس نوعی وطن‌پرستی. اگر بخواهیم در یک سرباز همان حس سربازی و سلحشوری را حفظ کنیم و نگه داریم امکان ندارد که این حس در روح او باقی بماند در عین اینکه او به عیاشی و هرزگی می‌عادت کرده باشد. امروزه در دنیا هم هر ملکیتی که ارتشش به عیاشی و کیفی و هرزگی عادت کند هرگز افراد آن نمی‌توانند سربازهای خوبی باشند، ولو لامذهب باشند. اسرائیل هم اگر بنا بشود سربازها و افسرهایش به عیاشی عادت کنند اینها نمی‌توانند سرباز و افسر خوب باشند یعنی روحشان اجازه نمی‌دهد.

این است که فسق و فجور در هر جامعه‌ای که پیدا شد، کار مخدر عمومی را انجام می‌دهد و احساسات عالی را در روح آن مردم می‌کشد و از آن جمله احساسات ایمانی و پاک را سست و ضعیف می‌کند. در مقابل دشمن، ضعیف و ناتوان می‌شوند و سر انحطاط اقوام می‌توان به دست آورد. این است که فسق و فجور در هر جامعه‌ای که پیدا شد، کار یک مخدر عمومی را انجام می‌دهد و احساسات عالی را در روح آن مردم می‌کشد و از آن جمله احساسات ایمانی و پاک را سست و ضعیف می‌کند. در مقابل دشمن، ضعیف و ناتوان می‌شوند و بالاخره این جامعه از پا درمی‌آید. بنقطه عقابلیش البته معلوم است؛ از نظر قرآن عقاف، تقوا و پاکی، سر و راز بقاست.

تفرق و اتحاد

مسئله دیگری که از قرآن حتی به‌ه عنوان درس تاریخی می‌شود استفاده کرد، یعنی هم دستور است هم در آنجا که داستان‌های تاریخی را نقل می‌کند به آن اشاره می‌کند یعنی ناموسی است در

تاریخ زندگی انسان‌ها، مسئله اتحاد و اتفاق از یک طرف، تشتت و تفرق از طرف دیگر است.

فرمان قرآن به «اتَّعَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیْعًا وَّ لا تَفْرُقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَّذِی بَنَى قَلْبِکُمْ…» عنایت قرآن را به اجتماع و اتفاق نشان می‌دهد. معلوم است که این امر به اتفاق و اجتماع، برای این استست که بهتر بمانی بمابین و بهتر توانید کار کنید. «وَالَّذِی بَنَى قَلْبِوْهُمْ لَوْ اَنَّكَتْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مَّا اَلْفَتْ بَیْنَ قَلْبِوْهُمْ» خدا با نیروی ایمان میان دل‌های اهل ایمان الفت و وحدت ایجاد کرد. اگر تو پیامبر (پیامبر) پول دنیا را هم خرج می‌کردی این وحدت و اتفاق را نمی‌توانستی ایجاد کنی؛ یعنی وحدتی که ایمان برای بشر به وجود می‌آورد، پول نمی‌تواند ایجاد کند. آنجا که رسماً به امر تاریخی اشاره می‌کند و معلوم است که از نظر قرآن جنبه تاریخی و عمومی دارد می‌فرماید: «وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِیْنَ نَفَرْنَا قَرَّبًا وَاخْتَلَفْنَا فِی مَبْعَدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ.» اشاره به گذشته‌گان می‌کند: شما مانند آنها نباید که بعد از آنکه علم و دانایی برای آنها آمد، مختلف، متفرق و متشتت شدند. پس تفرق و